

«تأملاتی در خصوص شعر و نقد آن»

محمود بشیری

دانشیار دانشگاه علامه طباطبایی

چکیده:

این نوشته برآنست که برای بررسی و نقد شعر معیارها و ملاک‌هایی به دست دهد که بومی و خودی باشد تا درک و فهم مربوط به نقد شعر برای خواننده شعر ساده و آسان صورت پذیرد. علاوه بر جنبه‌های صوری و شکل بیرونی شعر که هویتی مشخص دارند می‌توان مؤلفه‌هایی را در نظر گرفت که به سبب وجود آنها شعر یا به عبارت دیگر شکل درونی و ذهنی شعر هویت می‌یابد، این مؤلفه‌ها را می‌توان در سه دسته تقسیم کرد: فرهنگ عمومی شاعر یعنی دانسته‌های فعال و غیرفعال او، فرهنگ ادبی یا مجموعه اطلاعات برای بیان هنری سخن و تجربه شاعرانه یا خلاقانه است.

کلید واژه: فرهنگ عمومی، فرهنگ ادبی و تجربه، شعر و نقد

مقدمه:

شاید بدون پذیرش تعریفی درباره‌ی شعر پرداختن به آن علی‌الخصوص بررسی و نقد آن کاری عبث و بی‌فایده به نظر برسد؛ بدین جهت، صواب آنست قبل از هر چیز تعریفی از شعر ارائه گردد و سپس معیارهایی برای بررسی و نقد آن به دست داده شود.

ادبا شعر را از دیدگاه گوناگون تعریف کرده‌اند^۱ که هر یک از آنها ناظر بر جنبه یا جنبه‌هایی از ویژگی‌های شعر است. همین تنوع و اختلاف در شعر که حاصل ذوق و نگاه خاص شخصی افراد است موجب گردیده که برخی از صاحب‌نظران حوزه‌ی شعر و ادب شعر را تعریف ناپذیر بدانند. البته این سخن شاید خالی از مسامحه نباشد، زیرا شعر و هر پدیده‌ی فرهنگی که دارای تاریخی دیرینه و هویت و مشخصاتی باشد، تعریف‌پذیر است.

با این حال، مجموعه‌ی تعاریفی که از شعر داریم به طور کلی بر دو دسته‌اند که بخشی از آنها مربوط به گذشتگان است که در زمان ما از جهاتی می‌توان جنبه‌هایی از آن تعاریف را مورد استفاده قرار داد؛ بخشی دیگر از تعاریف شعر مربوط به دوره‌های متأخر و زمان ماست که این تعاریف عمدتاً مبتنی بر دیدگاه‌های اجتماعی و سیاسی، روان‌شناسی و زبان‌شناسی است که جنبه‌هایی از تعاریف مربوط به این دیدگاه نیز درخور اعتناست.

تعریف شعر:

اهل لغت و ادب در کتابهای لغت خود شعر را به لحاظ لغوی به معنای ادراک، دانش و آگاهی دانسته و آن را از شعور تلقی نموده و در این خصوص داستان‌هایی نقل کرده‌اند؛ از جمله گفته‌اند که پس از توفان نوح شخصی به نام یعرب بن قحطان روزی سخنی فصیح و موزون گفت و مخاطبان را شگفت زده

کرد. از وی پرسیدند که این چه سخنی است و چگونه آن را آموختی؟ او گفت بدون آموزش این شعور را یافته است. پس، از آن لحاظ که بدون آموختن از کسی به چنین کلامی، آگاهی یافته بود، سخنش را شعر و خودش را شاعر گفتند.^۲ همچنین گفته‌اند که شخصی به نام اشعربن سبا چون سخنان خود را موزون بیان می‌کرد و نامش نیز اشعر بود به نوع سخن او شعر گفته شد.^۳

اما به لحاظ اصطلاحی در تعریف شعر گفته‌اند کلامی است که دارای وزن و قافیه و نیز معنی باشد.^۴ البته این تعریف از شعر نمی‌تواند کامل محسوب گردد زیرا به اعتقاد گروهی از ادبا این تعریف بیشتر به سبب تشخیص بین نظم و نثر خصوصاً نثر مرسل ارائه شده است؛ بدان جهت که تعدادی از ادبا نثر را با سلب مختصات نظم تعریف کرده و گفته‌اند: «سخنی ناموزن و عادی از قیود نظم است»^۵ بنابراین، وجود عناصری چون وزن و قافیه و معنا فقط عاملی است که نوشته‌ی منظوم را از نثر جدا کند. در واقع، وزن و قافیه لازمه‌ی شعرند لیکن شرط کافی برای آن نیستند. بنابراین، سخنی همانند سخن زیر که:

گر کریمی به دولتی برسد دشمنان را همیشه بنوازد
ور لئیمی سعادت‌ی یابد دوستان را به کل براندازد^۶

هر چند که حالت نثر ندارد و به صورت موزون و مقفّاست، لیکن این نوع نوشته را فقط می‌توان نظم تلقی کرد و نمی‌توان آن را به عنوان شعر در نظر گرفت؛ بدین جهت، برخی از ادبا در تعریف شعر گفته‌اند که کلامی است دارای وزن، قافیه و معنا که خیال‌انگیز نیز باشد؛ مثل این بیت حافظ:

«بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین وین اشارت ز جهان گذران ما را بس»^۷

ارتباطی که شاعر بین آب و زندگی و عمر انسان برقرار کرده، باعث شده که سخن وی فقط مبتنی بر وزن و جنبه‌های صوری دیگر سخن نباشد بلکه شعر عمق معنایی پیدا کند و از حالت سطحی و صوری درآید. در واقع، شرط خیال‌انگیزی برای شعر باعث می‌شود که خیلی از نوشته‌هایی که وزن و قافیه دارند

لیکن خالی از خیال‌انگیزی‌اند از زمره‌ی شعر خارج شوند و در ردیف نظم قرار گیرند.

با این حال، درباره‌ی شعر و وزن ظاهراً نخستین کسی که رساله‌ای نوشت و در آن وزن را ملازم شعر دانست و شعر را در مقابل نثر قرار داد، حکیم یونانی، ارسطوست.^۸ علاوه بر این، حکمای اسلامی نیز شعر را همراه وزن دانسته‌اند که این امر شاید متأثر از نظر ارسطو باشد، لیکن ادبا و حکمای اسلامی و ایرانی مخیل بودن را نیز برای شعر در نظر گرفته‌اند. از جمله حکمای اسلامی و ایرانی، حکیم ابوعلی سیناست که شعر را سخنی خیال‌انگیز می‌داند که از اقوالی موزون و متساوی ساخته شده باشد.^۹ خواجه نصیرالدین طوسی، حکیم دیگر ایرانی نیز شعر را سخنی مخیل و موزون می‌داند که در عرف جمهور دارای وزن و قافیه است.^{۱۰} شمس قیس رازی، نظریه‌پرداز مشهور شعر و شاعری در قرن هفتم و مؤلف کتاب ارزشمند «المعجم فی معاییر اشعارالعجم»، شعر را واجد شش ویژگی «اندیشه»، «مرتب»، «بامعنا» و «موزون»، «متساوی» و «مقفاً» می‌داند.^{۱۱} او در این تعریف خود بر دو ویژگی «بامعنا» و «موزون» بودن بیشتر تأکید می‌ورزد و مقصودش از آن شاید این نکته باشد که فرق بین شعر و هذیان و نظم و نثر را مشخص نماید.

لیکن شعر در معنای عام و کلی وسیله و ابزاری برای انتقال احساس عاطفی و تجربه‌ی شاعرانه است که در این صورت می‌تواند منشور یا منظوم باشد؛ زیرا آنچه شعر را از غیر آن امتیاز می‌دهد جوهره‌ی شعر است نه وزن و قافیه که به وسیله این دو فقط می‌توان سخن را به سلک نظم کشید. علاوه بر این، شعر همانند هر پدیده‌ی ادبی و هنری دیگر دارای ساختاری است که می‌توان آن را به دو بخش تقسیم کرد.

بخشی از ساختار شعر مربوط به شکل ظاهری آنست که از آن به قالب تعبیر می‌شود؛ مثل قالب‌های غزل، قصیده، مثنوی، رباعی، دوبیتی، چهارپاره، نیمایی و

سایر قالب‌های ادبی و قدیمی و جدیدی که شاعران آنها را به کار برده‌اند. بخش دیگر ساختار شعر را ساختمان یا شکل درونی و ذهنی می‌توان نامید^{۱۲} که مقصود از آن عمق معنایی و حوزه‌ی اندیشگی و عاطفی شعر است. در واقع، مراد از شکل درونی یا ذهنی فرایند تبدیل موضوع اولیه شعر به مضمون ادبی و شعر است که این امر به وسیله‌ی محتوایی متناسب با موضوع شعر صورت می‌گیرد. محتوا در شعر، وظیفه‌ی بسط و آرایش موضوع شعر را به عهده دارد، و هویت شعر نیز موقوف به آنست و با آن نیز می‌توان شعر را از غیر شعر و سخن صرفاً منظوم فرق نهاد؛ مثلاً بین کتاب «نصاب الصبیان» ابونصر فراهی که به سخن منظوم است، با شعر رودکی و منوچهری و دیگر اشعار شاعران امتیاز قائل شد. لیکن آنچه در شعر اصیل است و آن را از نظم جدا می‌کند، تأثیری است که بر حس و عقل و رفتار مخاطب بر جای می‌گذارد، و آن نیز به ماهیت شعر و شکل درونی آن مربوط است که با آن می‌توان وظیفه و کارکرد شعر را نیز به انجام رساند. در واقع، برای بررسی و نقد یک شعر می‌توان با توجه به همین تقسیم بندی عمل نقد را انجام داد. البته ساختمان درونی و ذهنی شعر به خودی خود هویتی مشخص ندارد و شاید به تنهایی قابل درک نباشد و وجودش وابسته به وجود مؤلفه‌هایی در سخن است که به واسطه وجود آنها شعر یا به عبارت دیگر شکل درونی و ذهنی شعر هویت می‌یابد؛ از جمله‌ی این مؤلفه‌ها می‌توان از فرهنگ عمومی، فرهنگ ادبی و تجربه یا تجربه شاعرانه و خلاقانه یاد کرد. در واقع، برای بررسی و تحلیل یا نقد یک شعر بهتر آنست که با توجه به این مؤلفه‌ها و عناصر اقدام به نقد کرد.

مقصود از فرهنگ عمومی، مجموعه‌ای از دانسته‌های فعال و غیرفعال پیرامون فرهنگ خودی و فرهنگ ملت‌های دیگر است که لازم است شاعر آن را به عنوان اندوخته‌های ذهنی و بصیرت شاعرانه در اختیار داشته باشد و به اقتضای موضوع سخن خود از آن بهره ببرد. به عبارت دیگر، شاعر باید از هنر و قدرت ابزارسازی ادبی نسبت به مفاهیم و مقوله‌های فرهنگی و باورهای گوناگون مردمی برخوردار باشد تا بتواند به وسیله این قدرت ابزارسازی، مفاهیم و باورهای از یاد رفته یا کمرنگ شده را به صورت مضمون شعری و ادبی احیا کند. برای تبیین این موضوع، هنر ابزارسازی ادبی یکی از شاعران قرن ششم هجری، انوری ابیوردی را بررسی می‌کنیم تا ببینیم چگونه وی از دانسته‌های فرهنگی و پشتوانه‌های فکری و باورهای مردمی به زیبایی تمام در شعرش بهره برده و با آن شکل ذهنی و درونی شعر خویش را هویت بخشیده است.

این شعر انوری ابیوردی قطعه‌ای است خطاب به شخصی زردشتی و مجوس و شراب ساز به نام خواجه اسفندیار که ظاهراً همسایه‌ی شاعر بوده، از وی پیاله‌ای شراب در قالب شعر می‌طلبد. از شعر برمی‌آید که شاعر در فصل زمستان و در سرمای بهمن‌ماه این تقاضای خود را اظهار کرده و گفته است:

«خواجه اسفندیار می‌دانی	که بر نجم ز چرخ روین تن
من نه سهرابم و ولی با من	رستمی می‌کند مه بهمن
خرد زال را پرسیدم	حالم را چه حیلست و چه فن؟
گفت افراسیاب وقت شوی	گر به دست آوری از آن دو سه من
باده‌ای چون دم سیاوشان	سرخ نه تیره چون چه بیژن
گر فرستی تویی فریدونم	ور نه روزی نعوذ بالله من
همچو ضحاک ناگهان پیچم	ما رهای هجیات بر گردن ^{۱۳} »

این اطلاعاتی که انوری ابیوردی در شعرش به کار گرفته و افراد خاصی که از پهلوانان شاهنامه فردوسی‌اند، در شعر خویش نام برده است مثل «اسفندیار

رویین تن»، «سهراب»، «رستم»، «بهمن»، «زال»، «افراسیاب»، «سیاوشان»، «چاه بیژن»، «ضحاک» و «مار»های دور گردن ضحاک و... همه‌ی اینها مربوط به حوزه‌ی فرهنگ باستانی و حماسی ماست که شاعر آنها را بدان سبب در شعرش به کار برده که مخاطب وی شخصی مجوس و زردستی و وابسته به این فرهنگ بوده است، و اسم این قهرمانان شاهنامه هر کدام دارای بار فرهنگی خاصی است و در ذهن شنونده و خواننده‌ی شعر خاطره‌ای را از شاهنامه حکیم فردوسی زنده و تصویر می‌کند.

البته باید به این نکته توجه داشت که ارزش کار انوری ابیوردی از آن جهت در خور اعتناست که مفاهیم شاهنامه به واسطه مخالفت محمود غزنوی و شاعران دربار وی مورد تخطئه واقع شده بود^{۱۴} و در دوره‌ی سلجوقیان نیز شاعرانی چون امیر معزی و... همین روش را نسبت به شاهنامه ادامه دادند و در قرن ششم هجری مفاهیم ادبیات حماسی و باستانی تا حدودی رنگ باخته بود که با هنرنمایی شاعرانی چون انوری مجدداً احیا گردید.

این همه زیبایی این شعر انوری نیز البته به واسطه همین اطلاعات عمومی است که در شعرش مجال بروز یافته و شاعر به صورت خلاقانه و هنری از آنها ابزارسازی هنری و ادبی کرده است. در خصوص همین فرهنگ عمومی، شاعر دیگری در شعر خویش در توصیف چشم ممدوح خود با استفاده از اسم کتابهایی چون «شفا» و «اشارات» که از آن حکیم ابوعلی سیناست، از فرهنگ و اطلاعات عمومی خود به زیبایی بهره گرفته و ما فی الضمیر خود را به زبان شعر به صورت هنری بیان کرده و گفته است:

«شفا می‌دهد آشکارا به دل اشارات پنهانی چشم تو»^{۱۵}

در این بیت ایهام تناسب زیبایی به وسیله‌ای واژگان «شفا» و «اشارات» در ارتباط با کلمات دیگر شکل گرفته که این مسأله مربوط به فرهنگ ادبی است. استفاده‌ی درست و بجای اطلاعات و فرهنگ عمومی در مجاورت و همسویی

با واژگان مناسب دیگر موجب خلاقیت ادبی و شکل‌گیری شکل ذهنی شعر می‌شود.

فرهنگ ادبی

مقصود از فرهنگ ادبی، مجموعه‌ی اطلاعاتی است که هر شاعری برای بیان هنری سخن لازم است از آنها برخوردار باشد. این فرهنگ و اطلاعات ادبی مربوط به حوزه علوم بلاغت، معانی و بیان و آرایه‌های سخن و بدیع است که به کارگیری آنها در شعر سبب زیبایی و مخیل شدن سخن و ایجاد موسیقی در شعر می‌شود. مثلاً در همین شعری که پیشتر ذکر شد، بین واژه‌های «آشکارا» و «پنهان» آرایه‌های تضاد ایجاد شده است و واژگان «شفا» و «اشارات» همان‌گونه که بیان شد، دارای ایهام تناسب هستند که بخشی از زیبایی شعر نیز مربوط به همین فرهنگ ادبی است. در بیت زیر نیز شاعر با استفاده از اطلاعات ادبی خود تصویر زیبایی ایجاد کرده است:

«باران گرفت نیزه و قصد مصاف کرد

آتش نشست خنجر خود را غلاف کرد»^{۱۶}

در این بیت، شاعر با استفاده از فرهنگ و اطلاعات ادبی خود مرحله به مرحله در محور افقی، شعر خود را تکامل بخشیده و تصویر شعر خود را تکمیل کرده و شکل درونی و ذهنی آن را منسجم کرده است. باران گرفت، یعنی باران شروع به باریدن کرد که این فعل از افعال آغازی است و نیز با این جمله شاعر یک خبر ساده‌ای را گزارش کرده است، لیکن وقتی می‌گوید باران گرفت نیزه، با کلمه‌ی نیزه، این خبر ساده از حالت ابتدایی خود خارج شده، تبدیل به حادثه‌ای ادبی می‌شود و جمله «باران گرفت نیزه» یک کار شاعرانه تلقی می‌گردد و دارای تصویر است که در آن قطره‌های بی شمار و پیاپی باران به تیرهای فراوان و پیاپی تشبیه شده است، و در مرحله‌ی بعد این تشبیه با جمله‌ی قصد مصاف کرد، کامل‌تر می‌گردد و صورت استعاره به خود می‌گیرد یعنی باران همانند انسانی

تصویر شده که نیزه به دست گرفته و آماده جنگیدن و کارزار شده است. در مصرع دوم بیت نیز همین تکامل تصویر و حالت استعاری را می‌بینیم. آتش نشست، یعنی آتش خاموش شد، و معنای استعاری نیز دارد، و آتش نشست خنجر خود را غلاف کرد یعنی آتش همانند انسانی بر روی زمین نشست و خنجر خونین خود را بعد از انجام کار خود غلاف کرد. شاعر در این مصرع یکبار آتش را به انسانی تشبیه کرده که در حال غلاف کردن خنجر خونین خود است و بار دیگر شعله آتش به خنجری تشبیه شده که در خاکستر غلاف خود فرو نشسته است. شاعر با این تصویر می‌گوید که برای خاموش کردن آتش، باران شروع به باریدن کرده است که این باریدن باران یکبار به فرو باریدن نیز تشبیه شده است و بار دیگر به انسانی تشبیه گردیده که نیزه به دست گرفته و می‌خواهد با آتش وارد نبرد شود. این بیت در کل ساختار شعر معنای عمیق‌تری دارد که با توجه به ابیات بعدی هم در محور افقی و هم عمودی شعر تکمیل می‌شود.

شاعری دیگر از شاعران توانای معاصر نیز در یکی از شعرهای بلند خویش با استفاده از آرایه‌های ادبی و شگردها و ترفندهای هنری توانسته است به خوبی چهره‌ی دنیای غرب را تصویر کند و تنفر خود و مخاطبانش را نسبت به تهاجم فرهنگی غرب برانگیزد که یک بند از شعر بلند وی برای نمونه در این جا نقل می‌گردد.

هان! کجاست؟

پایتخت این دژ آیین قرن پر آشوب

قرن شکلک چهر

بر گذشته از مدار ماه

لیک بس دور از قرار مهر.

قرن خون آشام

قرن وحشتناک‌تر پیغام
 کاندران با فضله‌ی موهوم مرغ دور پروازی
 چار رکن هفت اقلیم خدا را در زمانی برمی‌آشوبند
 هر چه هستی، هر چه پستی هر چه بالایی
 سخت می‌کوبند
 پاک می‌رویند.^{۱۷}

ایهام تناسبی که در این شعر بین مهر و ماه ایجاد گردیده، موجب زیبایی شعر شده است. علاوه بر این، فضله‌ی موهوم مرغ دور پرواز با توجه به چهار رکن هفت اقلیم خدا، استعاره است برای بمب‌هایی که در زیر هواپیماهای جنگی تعبیه می‌شود و با آن مکانهایی را بمباران و ویران می‌کنند. شاید در این سخن اشاره و تلمیحی زیبا به بمباران شهرهای «هیروشیما» و «ناکازاکی» کشور ژاپن توسط بمب‌افکن‌های آمریکایی باشد.

تجربه شاعرانه

عامل دیگری که موجب می‌شود شکل ذهنی شعر هویت یابد، تجربه یا تجربه خلاقانه و شاعرانه است. مقصود ما از تجربه، شناختی است که شاعر از طریق ارتباط حواس پنجگانه خود با محیط کسب می‌کند که نتیجه‌ی این ارتباط شناخت بیشتر پدیده‌هاست، و شاعر چنین شناختی را که امری عینی است با ذهنیت خویش و مفهومی که در ذهن دارد، تلفیق می‌کند و آن را به صورت ذهنی بیان می‌نماید؛ مثلاً حافظ در یکی از ابیات خویش که پیشتر از آن سخن رفت، جریان آب را که امری عینی و از جنس شناخت تجربی است با ذهنیت و مفهوم ذهنی خود یعنی گذر عمر خود تلفیق کرده و تصویر خلاقه‌ای ارائه کرده است:

«بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین وین اشارت ز جهان گذران ما را بس^{۱۸}»

حافظ در این بیت زندگی و عمر خود و انسان را در آب جوی می‌بیند. همان گونه که آب رفته به جوی باز نمی‌گردد، روزهایی هم که از عمر انسان گذشته است، بازگشت ندارد. علاوه بر این، شاعر بظاهر به این تجربه‌ی انسانی نیز اشاره دارد که وقتی انسان در کنار جوی آب می‌نشیند تصویر خود را در آب می‌بیند. سنایی غزنوی نیز از همین جریان آب، تصویری دیگر که محصول تلفیق عینیت با ذهنیت اوست، ارائه کرده و صدای آب جاری در جوی را که به واسطه‌ی وجود سنگی یا شیئی دیگر در داخل جوی مانع جریان عادی آب شده است و صدای آن را درآورده است به همنشین ناهموار تعبیر نموده و گفته است:

«آب را بین که چون همی نالد هر دم از همنشین ناهموار»^{۱۹}

یکی از شاعران معاصر نیز در غزلی در مدح ممدوح خویش در خصوص توصیف چشم ممدوح خود که فرزانه‌ای روحانی است، تجربه‌ی عینی خود را به صورت خلاقیتی ادبی این گونه گزارش کرده است:

«در چشمت از حضور کبوترها هر لحظه مثل سخن حرم غوغاست»^{۲۰}

در این بیت، موضوع ارتباط صمیمانه‌ی ممدوح شاعر با مردم همانند ارتباط و انس کبوتران با حرم و مکانهای مقدس تصویر شده که کبوتران در آن به همین دلیل حضوری انبوه و معنی‌دار دارند، و از آرامش و امنیت برخوردارند. در واقع، شاعر در این بیت چشم ممدوح را به حرم تشبیه نموده و حضور مردم را در نزد ممدوح چون حضور کبوتران در حرم دانسته است که این تصویر زیبا و تازه است. البته زیبایی یک تصویر به تجربه‌ی ناب و تازه، و نیز خلاقیت خود شاعر مربوط می‌شود.

مطلب دیگری که درباره‌ی تجربه‌ی گفتنی است، مضمون و ارتباط آن با تجربه است. تجربه در واقع، همان مضمون است یعنی مضمون بر اساس تجربه عینی یا غیرعینی شکل می‌گیرد. گاهی ممکن است مضمون نتیجه تجربه عینی شاعر نباشد و آن را به طریق ذهنی اخذ کرده باشد یا از ذهنیت و تجربیات شاعران

دیگر استفاده کرده باشد یعنی آن تجربه را شنیده یا در اثر و شعر شاعر دیگری دیده و از آن اقتباس نموده باشد. البته شاعر اگر بر روی همین مضامین اقتباسی و ذهنی، خلاقانه کار کند، اثری پذیرفتنی و زیبا ارائه تواند کرد؛ مثل شعر زیر به نام «پیر خرد» از آقای هاشم جاوید که مضمون آن هر چند تکراری است و شاعران دیگری همانند نظامی گنجه‌ای، سعدی شیرازی، مولوی، و حافظ و دیگر شاعران، فراوان در آثارشان به کار برده‌اند، لیکن این مضمون تکراری در این شعر با خلاقیتی هنری با بیانی زیبا و نو ارائه شده است:

«پیر خرد یک نفس آسوده بود

خلوت فرموده بود

کودک دل رفت دو زانو نشست

مست مست.

گفت: ترا فرصت تعلیم هست؟

گفت: هست

گفت: که ای خسته‌ترین رهنورد

سوخته و ساخته‌ی گرم و سرد

بر رخت از گردش ایام گرد

چیست برازنده‌ی بالای مرد؟

گفت: درد

گفت: چه بود ای همه دانندگی

راست ترین راستی زندگی؟

پیر که اسرار خرد خوانده بود

سخت در اندیشه فرو مانده بود

ناگه از شاخه‌ای افتاد برگ

گفت: مرگ^{۲۱}»

به هر روی، مقصود ما از تجربه‌ها، مضمون ادبی است، مضمونی که به طریق ذهنی کسب شده باشد، مثل شعر بالا یا به واسطه‌ی تجربه عینی خود شاعر شکل یافته باشد، چنان که پیشتر در خصوص شعر حافظ، سنایی و دیگر شاعران دیدیم. این چنین مضمونی در شعر، در واقع، همان پیام و فکر شاعر محسوب و شعر بر اساس آن سروده می‌شود و همین فکر و پیام است که به شعر هویت می‌بخشد و شکل درونی و ذهنی آن را به وجود می‌آورد.

این تجربه یا مضمون ممکن است مربوط به امر سیاسی، حقایق اجتماعی و تاریخی یا امری دیگر باشد. بدین جهت، مضمون و نیز محتوای آثار ادبی متأثر از حوادث تاریخی و سیاسی و اجتماعی و همچنین مسائل روزمره زندگی است. یکی از شاعرانی که حوادث روزمره زندگی خود را و تجربیات عینی و ذهنی ناشی از آن را به صورت مضمون شعری درآورده و به ما گزارش کرده، شاعر معاصر خانم سیمین بهبهانی است. او در یکی از شعرهای خود به نام «فعل مجهول» تجربیات معلمی خود یا دیگران را به صورت مضمونی ادبی در شعر خود انعکاس داده است. زیبایی این شعر بیشتر به واسطه تجربه عینی خود شاعر است که در این جا آن را نقل می‌کنیم:

بچه‌ها صبحتان به خیر، سلام	درس امروز فعل مجهول است
فعل مجهول چیست؟ می‌دانید؟	نسبت فعل ما به مفعول است
در دهانم زبان چو آویزی	در تهیگاه زنگ، می‌لغزید
صوت ناساز آنچنان که مگر	شیشه بر روی سنگ می‌لغزید
ساعتی داد آن سخن دادم	حق گفتار را ادا کردم
تا ز اعجاز خود شوم آگاه	ژاله را از میان صدا کردم:
ژاله! از درس من چه فهمیدی؟	پاسخ من سکوت بود و سکوت
ده جوابم بده! کجا بودی؟	رفته بودی به عالم هپروت؟
خنده‌ی دختران و غرّش من	ریخت بر فرق ژاله چون باران

لیک او بود غرق حیرت خویش
 خشمگین، انتقامجو گفتم:
 دختری طعنه زد که نه، جانم
 باز هم خنده ها و هممه ها
 زیر آتشفشان دیده ی من
 رفته تا عمق چشم حیرانم
 موج زن در دو چشم بی گنهنش
 آنچه در آن نگاه می خواندم
 ناله ای کرد و در سخن آمد
 فعل مجهول فعل آن پدری است
 خواهرم را به مشت و سیلی کوفت
 شب دوش از گرسنگی تا صبح
 سوخت در تاب تب برادر من
 در غم آن دو تن دو دیده ی من
 مادرم را دگر نمی دانم
 گفت و نالید و آنچه باقی ماند
 شسته می شد به قطره های سرشک
 ناله ی من به ناله اش آمیخت
 درس امروز، قصه ی غم توست
 فعل مجهول فعل آن پدری ست
 آن حریق هوس بود که در او

غافل از اوستاد و از یاران
 بچه ها گوش ژاله سنگین است
 درس در گوش ژاله یاسین است
 تند و پیگیر می رسید به گوش
 ژاله آرام بود و سرد و خموش
 آن دو میخ نگاه خیره ی او
 رازی از روزگار تیره ی او
 قصه ی غصه بود و حرمان بود
 با صدایی که سخت لرزان بود:
 که دلم را ز درد پر خون کرد
 مادرم را ز خانه بیرون کرد
 خواهر شیرخوار من نالید
 تا سحر در کنار من نالید
 این یکی اشک بود و آن خون بود
 که کجا رفت و حال او چون بود
 حق حق گریه بود و ناله ی او
 چهره ی همچو برگ لاله ی او
 که غلط بود آنچه من گفتم
 تو بگو من چرا سخن گفتم؟
 که تو را بی گناه می سوزد
 مادری بی پناه می سوزد^{۲۲}

شاعر در این شعر تجربه یک معلم درس دستور را گزارش می کند که شاید تجربه خود شاعر باشد. معلم در درس دستور، فعل مجهول را درس می دهد و از دانش آموزی درس را می پرسد لیکن او نمی تواند جواب دهد. دانش آموز علت

توجه نکردن به درس را به اتفاق شب پیش خود پیوند می‌زند و شاعر با زیبایی تمام از موضوع درس در کلاس که فعل مجهول است به مسأله مجهول دیگر که کتک زدن خانم‌ها توسط آقایان است، منتقل می‌شود و بدین وسیله، مسأله دفاع از زنان به زیبایی مطرح می‌کند.

تمام زیبایی این شعر مربوط به بکارگیری سه عنصر مهم فرهنگ عمومی، فرهنگ ادبی و تجربه است. رعایت این سه عنصر موجب شده است که شکل درونی و ذهنی که در واقع، هویت یک شعر وابسته به آنست، شکل بگیرد و شعری در خور اعتنا ارائه گردد.

نتیجه:

با تعریفی از شعر که همهٔ عناصر آن را دربر بگیرد یعنی موزون، مقفی، با معنی و مخیّل بودن، به سراغ نقد شعر می‌رویم. در نقد شعر علاوه بر ساختار بیرونی یعنی قالب، وزن و نوع و زیباییهای صوری، از مؤلفه‌های دیگری هم بهره می‌گیریم. این مؤلفه‌ها عبارتند از: فرهنگ عمومی شاعر. یعنی اطلاعاتی که شاعر از جامعه و تاریخ و محیط پیرامون خود دارد. فرهنگ ادبی یا همان هنر سخن‌ورزی که شامل بلاغت می‌شود و شاعر با استفادهٔ زیبا و بجا از آنها می‌تواند شعر خود را شکل کند. تجربه شاعرانه یا خلاقانه که از طریق حواس و شناخت پدیده‌ها و جنبهٔ هنری دادن به آن، شاعر می‌تواند سخن خود را زیباتر کند. در مجموع هویت درونی شعر را با این سه مؤلفه بهتر می‌توان نقد کرد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. ر.ک: شفیع کدکنی، محمدرضا؛ موسیقی شعر، ص ۳۵۱.
- نظامی عروضی، چهار مقاله، ص ۴۲.
- طوسی، خواجه نصیرالدین؛ اساس الاقتباس، ص ۱۷۴.
- شمس الدین محمد بن قیس رازی، المعجم فی معاییر العجم، به کوشش سیروس شمیا، ص ۱۸۸.
- نائل خانلری، پرویز، وزن شعر فارسی، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۱۹.
- شفیع کدکنی، ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، ص ۹۳.
۲. ر.ک: ابراهیمی، جعفر؛ پلی به سوی شعر، ص ۸.
۳. همان مأخذ، ص ۹.
۴. ر.ک: قدامه بن جعفر، نقدالشعر، چاپ مصر، ص ۴۱۰.
۵. ر.ک: خطیبی، حسین؛ فن نثر در ادب فارسی، ج ۱، ص ۲۱.
۶. ابن یمین، فریومدی؛ دیوان اشعار، ص ۳۹۷.
۷. حافظ، دیوان، به کوشش صفر صادق نژاد، نشر قطره، ص ۱۶۴.
۸. ر.ک: زرین کوب، عبدالحسین؛ شعر بی دروغ شعر بی نقاب، ص ۲۴.
۹. ر.ک: نائل خانلری، پرویز؛ وزن شعر فارسی، انتشارات توس، ص ۱۴.
۱۰. خواجه نصیرالدین، طوسی، معیارالاشعار، تصحیح جلیل تجلیل، ص ۲۱.
- اساس الاقتباس، همان مأخذ پیشین، ص ۵۶۸.
۱۱. شمس الدین محمد بن قیس رازی، گزیده‌ی المعجم فی معاییر اشعار العجم، تصحیح ناصرالدین شاه حسینی، ص ۵۰.
۱۲. ر.ک: براهنی، رضا؛ طلا در مس، ج ۱، ص ۷۳.
۱۳. انوری ابیوردی، دیوان شعر، ج ۲، ص ۷۰۴.
۱۴. ر.ک: فرّخی سیستانی، دیوان، ص ۳۴۴.
- منوچهری دامغانی، دیوان ص ۹۴.
- امیر معزی از شاعران دربار سلجوقیان در تحقیر حکیم فردوسی و شاهنامه‌اش گفته است:
من عجب دارم ز فردوسی که تا چندان دروغ از کجا آورد و بیهوده چرا گفت آن سمر
در قیامت روستم گوید که من خصم توام تا چرا بر من دروغ محض بستی سر به سر

گر چه او از روستم گفته است بسیاری دروغ گفته‌ی ما راست است از پادشاه نامور
امیر معزی، دیوان اشعار، ص ۱۴

۱۵. حسینی، حسن؛ همصدا با حلق اسماعیل، ص ۳۴.
۱۶. باقری، ساعد؛ محمدی نیکو، محمدرضا؛ شعر امروز، ص ۳۰.
۱۷. اخوان ثالث، مهدی؛ آخر شاهنامه، ص ۸۰ و ۸۱.
۱۸. دیوان حافظ، همان مأخذ پیشین، ص ۱۶۴.
۱۹. سنایی غزنوی، دیوان شعر، ص ۲۰۴.
۲۰. امین پور، قیصر؛ تنفس صبح، ص ۷۵.
۲۱. یوسفی، غلامحسین؛ دیدار با شاعران، چشمه‌ی روشن، ص ۷۵۰.
۲۲. بهبهانی، سیمین؛ گزیده‌ی اشعار، صص ۱۳۰ تا ۱۳۴.

منابع و مأخذ:

- ۱- ابراهیمی، جعفر، پلی به سوی شعر، انتشارات حوزه هنری، تهران، ۱۳۷۶
- ۲- ابن یمین، فریومدی؛ دیوان اشعار، به تصحیح و اهتمام حسینعلی باستانی راد، انتشارات سنایی، ۱۳۴۴
- ۳- اخوان ثالث، مهدی، آخر شاهنامه، انتشارات مروارید، تهران، ۱۳۶۹
- ۴- امیر معزی، دیوان اشعار، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، کتابفروشی اسلامیّه، ۱۳۱۸
- ۵- امین پور، قیصر، تنفس صبح، حوزه هنری، ۱۳۴۶
- ۶- انوری ایبوردی، دیوان شعر، تصحیح مدرس رضوی، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۴
- ۷- باقری، ساعد، محمدی نیکو، محمدرضا، شعر امروز، انتشارات الهدی، تهران، ۱۳۷۲
- ۸- براهنی، رضا، طلا در مس، ناشر نویسنده، سه مجلد، تهران، ۱۳۷۱
- ۹- بهبهانی، سیمین، گزینۀ اشعار، انتشارات مروارید، تهران، ۱۳۶۹
- ۱۰- ناتل خانلری، پرویز، وزن شعر فارسی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۷
- ۱۱- ناتل خانلری، پرویز، وزن شعر فارسی، انتشارات توس، ۱۳۶۱
- ۱۲- حافظ، دیوان شعر، به کوشش صفر صادق‌نژاد، نشر قطره، ۱۳۷۵
- ۱۳- حسینی، سید حسن، همصدا با حلق اسماعیل، حوزه هنری، تهران، ۱۳۶۳
- ۱۴- خطیبی، حسین، فن نثر در ادب فارسی، زوار، ۱۳۶۶
- ۱۵- زرین کوب، عبدالحسین، شعر بی دروغ شعر بی نقاب، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۶
- ۱۶- سنایی غزنوی، مجدودبن آدم، دیوان شعر به اهتمام مدرس رضوی، انتشارات سنایی، ۱۳۲۹

- ۱۷- شفیعی کدکنی، محمدرضا، ادوار شعر فارسی از مشروطه تا سقوط سلطنت، توس، ۱۳۵۹
- ۱۸- _____، _____، موسیقی شعر، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۸
- ۱۹- شمس الدین محمدبن قیس رازی، گزیده المعجم فی معاییر اشعارالعجم، تصحیح ناصرالدین شاه حسینی، امیرکبیر، ۱۳۵۴
- ۲۰- _____، المعجم فی معاییر اشعار العجم، به کوشش سیروس شمیسا، فردوس، ۱۳۶۳
- ۲۱- طوسی، خواجه نصیرالدین، اساس الاقتباس، به اهتمام مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۲۶
- ۲۲- _____، _____، معیارالاشعار، تصحیح جلیل تجلیل، جامی، ۱۳۶۹
- ۲۳- فرخی سیستانی، دیوان شعر، به کوشش محمد دبیر سیاقی، زوآر، ۱۳۴۹.
- ۲۴- قدامه ابن جعفر، نقد شعر، چاپ مصر، بی تا
- ۲۵- منوچهری دامغانی، دیوان شعر، تصحیح محمد دبیرسیاقی، زوآر ۱۳۶۳
- ۲۶- نظامی عروضی، چهار مقاله، با تعلیقات محمد قزوینی و محمد معین، نشر زوآر، ۱۳۳۳
- ۲۷- یوسفی، غلامحسین، چشمه روشن، انتشارات علمی ۱۳۶۹